

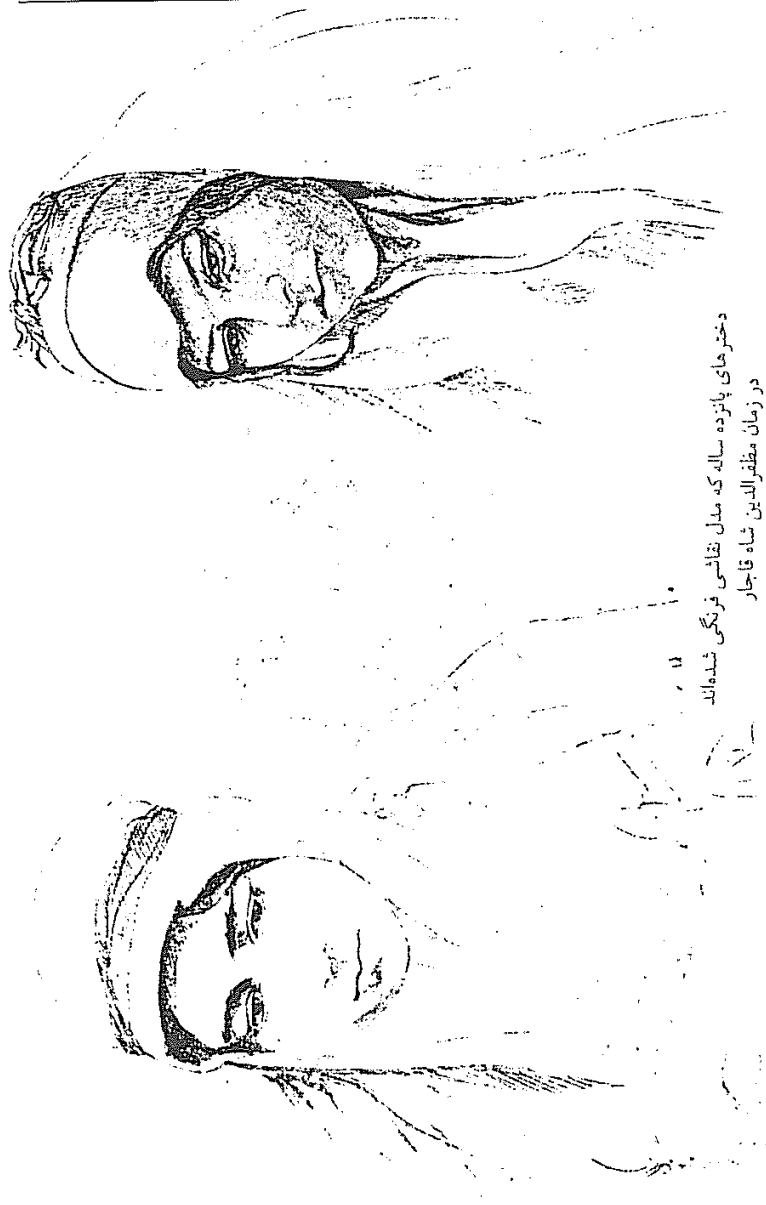
نشسته بود که مادر شوهرش سر رسید و با فحش و کتک او را به خانه برد.»^۱



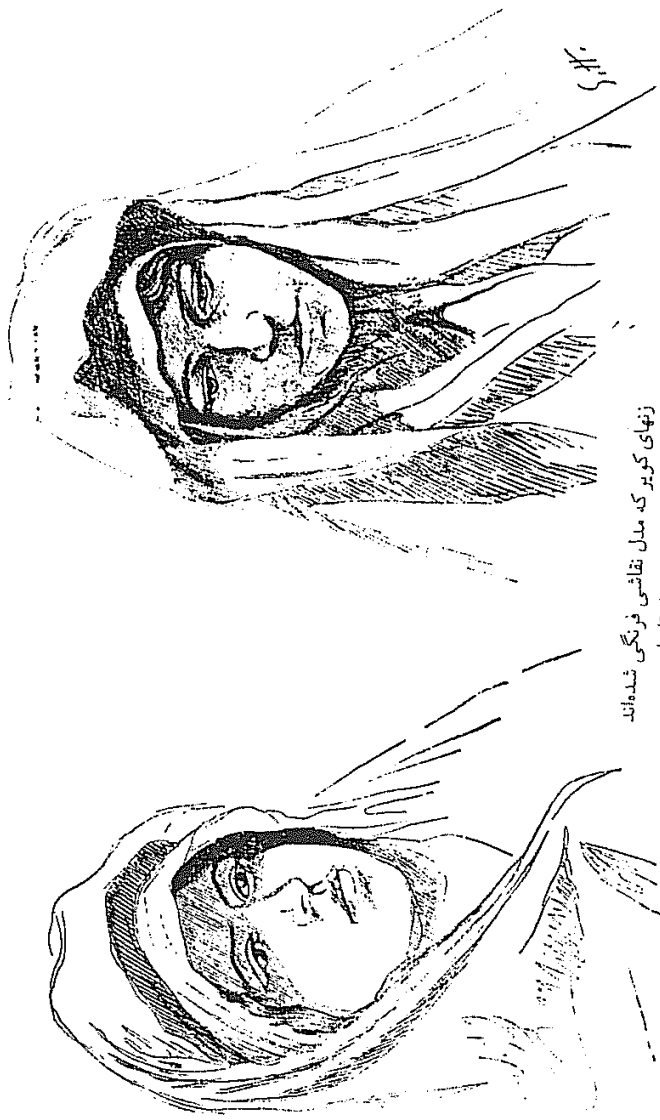
دختری غرق در فکر که مدل نقاشی فرنگی شده است
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدین، کویرهای ایران



رقیه دوازده ساله که مدل نقاشی فرنگی شده است
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدین، کویرهای ایران



دخترهای پانزده ساله که مدل نقاشی فرنگی شده‌اند
در زمان مظفّرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب حدیث، گویرهای ایران



زنهای کویر که مدل نقاشی فرنگی شده‌اند
در زمان مظفّرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب حدیث، گویرهای ایران

زنان، فرمانده شوهران!

خانم شیل که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از ایران دیدن کرده، می‌نویسد:

«اگر زنی شعور و درایتی بیش از شوهر خود داشته باشد، معمولاً در منزل، سمت فرماندهی پیدا می‌کند و نه تنها بر سایر زنان حرم، بلکه بر شوهر خود نیز امر و نهی می‌کند و امور املاک و دارایی او را هم قبضه می‌کند.

«آن طور که من شنیده‌ام، چند تن از دربارها چنان اسیر زنهای خود هستند که به هیچ وجه جرأت گرفتن زن دیگر و یا شرکت در مهمانیهای دوستانه را ندارند و در مخارج روزانه نیز از ضوابط دقیق زن خویش مجبور به پیروی هستند.

«در همسایگی ما تاجری بود که هر روز در منزل با زنهای خود داد و فریاد به راه می‌انداخت و زنهایش طوری در مرافعه بر او مسلط بودند که روزی چند بار پس از شنیدن فحشهای آبدار آنان، یا از دستشان می‌گریخت و یا کتک مفصلی نوش جان می‌کرد.

«به خاطر دارم که روزی یکی از اعضاء سفارتخانه ما برای یک امر اداری و مقرر کردن چند سند به ملاقات وزیر خارجه رفته بود. ولی در موقع مهر کردن اسناد، هر چه به دنبال مهر وزیر گشتند، آن را نیافتند. تا عاقبت، کاشف به عمل آمد که زن وزیر، مهر عالیجناب را با خودش به شاه عبدالعظیم واقع در ۵ مایلی جنوب تهران - که یک محل زیارتی دلخواه برای زنهای تهرانی است - برده است.»^۱



زن و مرد اشراف
در زمان قاجار
عکس از کتاب عکسهای قدیمی ایران

حضور زنان در کنار همسرانشان در جنگها

در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

دلا واله می نویسد:

«طبق عادت قدیم ایرانیان، امروز نیز ملکه‌ها یا بهتر بگوییم همسران شاه (زیرا امروز زنان زیادی هستند که این مقام را دارند و به همه آنها بیگم می‌گویند) به معیت شاه در اردوکشیهای او شرکت می‌کنند و نه تنها همسران و اقوام زن و بسیاری از کنیزان او - که در خدمت دربار هستند - در جنگها همراهند، بلکه در مورد سرداران لشکر و سایر رجالی که با شاه هستند و همچنین سربازانی که از خود، شایستگی نشان داده‌اند، وضع به همین منوال است. و در نتیجه، من نیز می‌توانم زنان خانه را با خود [در جنگ شاه عباس با عثمانیها] ببرم.

«راستی چه خوب است که همه زنان خانه، همیشه با انسان باشند و قضاوت این امر را به شما واگذار می‌کنم. مجسم کنید چه اندازه مایه آرامش خاطر مرد جنگجویی است که در اردوگاه، وقتی شب به خانه برمی‌گردد، با آغوش گرمی استقبال شود. زیرا اگر فاتح شده باشد، کسی هست که در شادی او شرکت کند و اگر مجروح و غمگین است، کسی هست که به مواظبتش پردازد و بالاخره اگر خواست خداوند بر این قرار گرفت که جانش را بستاند، کسی هست تا در عزایش سوگواری شود. در اروپا غیر ممکن و لااقل بسیار مشکل است که سربازی بتواند زن نگهداری کند. و اکنون من که با وجود تأهل، همیشه عشق سربازی در وجودم غلیان داشته است، می‌توانم در عین حال به جنگ پردازم و از همسرم نیز دور نباشم و در واقع، فرصتی بهتر از این میسر نمی‌شود.»^۱



خجسته خانم، آخرین همسر ناصرالدین شاه قاجار
در حال مطالعه
عکس از کتاب عکسهای قدیمی ایران

زنان باسواد

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

دکتر ویلز در این باره می‌نویسد:

«علاوه بر مردان، دختران ثروتمندان و بازرگانان و دولتیان هم اغلب به کسب سواد و تحصیل و معلومات می‌پرداختند. تا آنجا که بعضی از آنها قادر به سرودن اشعار یا نوشتن مقالات و جملات ادبی هستند. بیشتر خانمها علاقمند به مطالعه اشعار و آثار ادبی هستند. با این وجود، تعداد زنان با سواد نسبت به مردان، به نسبتی در حدود یک بر پنجاه می‌باشد.»^۱

خانم شیل آورده:

«زنان طبقه مرفه، معمولاً باسوادند و با شعر و ادب مملکت خویش آشنایی دارند. و اغلب آنان قرائت قرآن - نه معنی آن را - می‌دانند. در میان زنهای ایل قاجار و بخصوص خانواده سلطنتی، تعداد افراد با سواد خیلی زیاد است و اکثر آنها مکاتبات خود را شخصاً و بدون کمک میرزاهای می‌نویسند.»^۲

پولاک می‌نویسد:

«دخترها با پسرهای مشترکاً درس را شروع می‌کنند. ولی نمی‌گذارند دخترها در

۱- سفرنامه دکتر ویلز، ص ۲۷۷-۲۷۶.

۲- خاطرات لیدی شیل، ص ۸۹.

مدارس عمومی تحصیل کنند. از هشت سالگی، دیگر آنها را از نگاههای کنجکاوانه عابریان، محفوظ و برکنار نگاه می‌دارند... از نه سالگی، دخترها فقط با حجاب به مدرسه می‌روند. در خانواده‌های کم درآمدتر، دیگر منتظرند که این دخترها را در ده یا یازده سالگی، شوهر بدهند.»^۱

دختران باسواد رشت

خانم کارلا سرنا می‌نویسد:

«از روی تعداد مدرسه‌های رشت، می‌توان فهمید که اهالی این شهر، مشوق آموزش هستند. آموزگاران، ملاً هستند و وقتی کودکی خواندن را یاد گرفت، از سوی پدرش به معلم کودک، پیشکش داده می‌شود. تنها کتاب قرائت، قرآن است. آموزش تعداد زیادی از ایرانیها منحصرأ در خواندن، نوشتن و شناختن اصول مقدماتی حساب خلاصه می‌شود.

«تا سن هفت سالگی، دخترها هم همان درس پسرها را یاد می‌گیرند. ولی با آموختن خیاطی، معلومات آنان بیشتر می‌شود. دانش دختران ثروتمندان، بیشتر از دختران نادر و کم درآمد نیست؛ اما با این فرق که بعضی از آنان نواختن یک آلت موسیقی یا خواندن آوازی را هم بلد هستند. دختران باسواد و تحصیل کرده، اشعاری از شاعران ملی چون سعدی و حافظ را - که پاره‌ای از ابیات آنان میان همه، ضرب‌المثل شده است - از حفظ می‌دانند.

«دختر بچه‌هایی که به زحمت، هشت یا ده سال دارند، روی خود را می‌گیرند؛ عادت‌هایی که بعدها اجباری می‌شود. در این مکتب‌خانه‌ها - که تعدادی در بازار و تعداد دیگر در مساجد و نزدیکی تکیه‌ها دایر است - ملا روی زمین می‌نشیند

۱- سفرنامه پولاک، ص ۱۴۱.

و بچه‌ها، دختر و پسر، به طور مختلط، دور او حلقه می‌زنند.»^۱

در زمان احمد شاه قاجار

خانم کولیور ریس می‌نویسد:

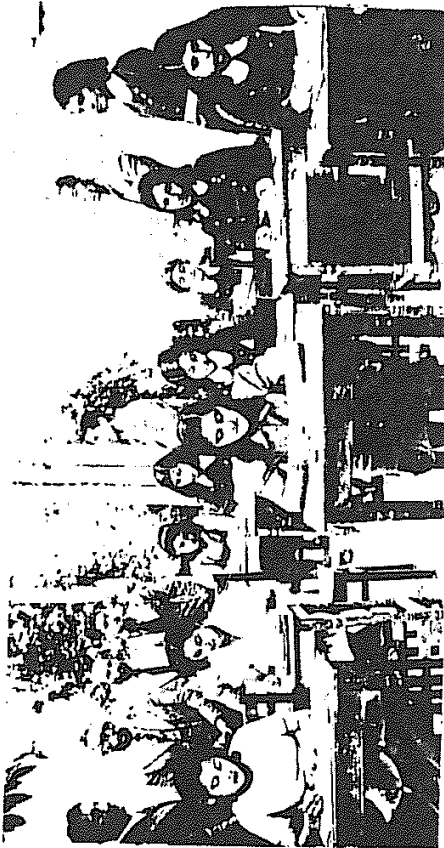
«از مجموع چهل دبستان رایگان تهران، ده دبستان مختص دختران است. این امتیاز و پیشرفت بزرگی برای هزار و دویست دختر ایرانی محسوب می‌شود که از تعلیم و تربیت رایگان حکومت ایران برخوردار می‌شوند. «دست کم پنجاه آموزشگاه دولتی دخترانه در تهران واقع است و چندین مدرسه دیگر در ولایات وجود دارد.»^۲



مدارس دخترانه
در زمان رضا شاه
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

۱- آدمها و آیینها در ایران، ص ۲۷۶-۲۷۵.

۲- کولیور ریس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ص ۱۱۷.



مدارس دخترانه
در زمان رضا شاه
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

وظایف و کارهای گروههای مختلف

زنان روستایی

وظایف زنان زرتشتی

در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

فیگوئرا می نویسد:

«زنهای گبر [= زرتشتی]، همچون دهقانان استرامادور اسپانیا در کریاس یا آستانه خانه‌ها می‌نشینند و نخ می‌تابند و پشم می‌ریسند و سپس با بافتن پارچه‌هایی دوکها را از نخ خالی می‌کنند.»^۱

زنان گیلان

در زمان شاه صفی صفوی

اولتاریوس می نویسد:

«اهالی طالش و مخصوصاً زنان آنها فوق‌العاده زیبا هستند و این زنان بر خلاف سایر شهرها پوشیده نبوده و با حجاب کامل از منزل خارج نمی‌شوند. «دختران طالش، گیسوان خود را در ۲۴ رشته، بافته و روی شانه خود رها می‌کنند. ولی زنان طالش، گیسوانشان را فقط به ۱۲ قسمت تقسیم کرده و می‌بافند. «کتهای کوتاهی می‌پوشند که پیراهن از زیر آنها خارج می‌شود و کفشهای چوبی در پا دارند که با این کفشها به سرعت باور نکردنی قدم بر می‌دارند. در مواقع بارانی، زنان مانند مردان، پای برهنه راه می‌روند و به همین جهت، کف پای آنها پهن است.

«... زنان گیلان، دوش به دوش مردان و بلکه بیشتر از آنها کار می‌کنند و در تمام ایران، نقطه‌ای را نمی‌توان یافت که زنان آنها به اندازه زنان گیلان کار کنند. کارهای زنان عبارت است از بافندگی پارچه‌های نخی، پشمی و ابریشمی، درست کردن دوشاب یا شربت که آنها را در کوزه ریخته و می‌فروشدند. از همه مهمتر، کار در مزارع و بخصوص در شالیزارهای برنج. کارهای شالیزار را مردان و زنان اینطور میان خود تقسیم کرده‌اند که مردان، مزارع را با گاو شخم زده و شیاربندی می‌کنند و زنان که بهترین لباسهای خود را پوشیده‌اند؛ کیسه‌های محتوی بذر را روی سر خود گذارده و به طرف مزارع می‌برند. مردان، تخمها و بذرها را در زمین مزرعه ریخته و زنان، پشت سر آنها علفهای هرز را خارج می‌کنند. آبیاری مزارع و چیدن ساقه‌های برنج با مردان، و دسته کردن این ساقه‌ها با زنان است. مردان، محصول را به خانه

حمل نموده و زنان، شلتوک را کوبیده، و برنج را به دست آورده و می‌فروشند.^۱



زنان تالشی

در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

وظایف زنان روستایی

در زمان آقامحمد خان قاجار

اولیویه در این باره می‌نویسد:

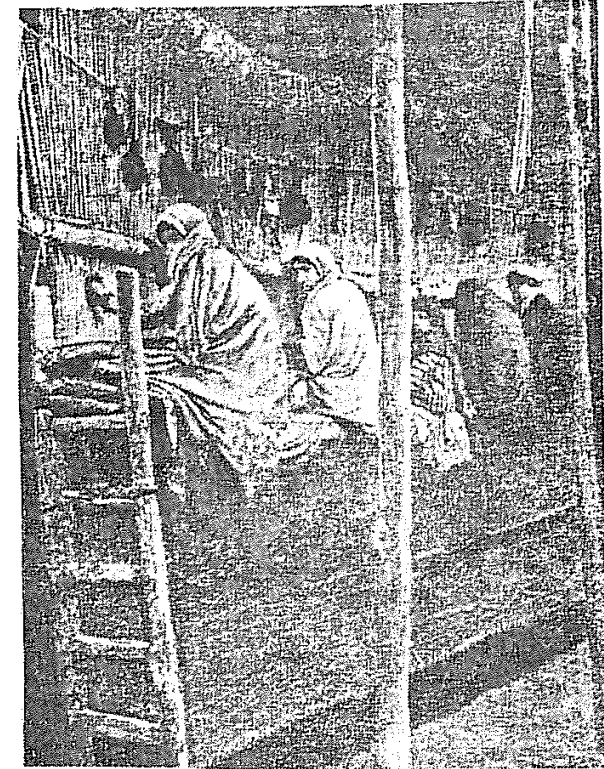
«[زنان روستایی ایران] تمامی کار خانه خود را خود، انجام می‌دهند. پرستاری اطفال را خود می‌کنند و مباشر طبخ، خود باشند. نگهداری گاو و گوسفند کرده، شیر و ماست و کره ترتیب داده تا شوهران آنان به شهر برده، بفروشند. «هنگام بیکاری، چرخ رسی، کنند و از مدفوعات چهارپایان، تپاله ساخته و به سبب کمی همزم، می‌سوزانند. همچنین به صحرا روند. زیرا عمل زراعت و خدمت شوهرانشان را اوقات مخصوصی باشد.»^۱

وظایف زنان براهویی بلوچستان

در زمان فتحعلی شاه قاجار

پاتینجر می‌نویسد:

«بیشتر وظایف زنان [براهویی] شامل خانه‌داری است و اعمالی نظیر شیر دوشیدن، کره‌سازی، پنیرسازی، روغن سازی. و همچنین نم‌می‌سازند؛ قالیچه و



زنان مسلمان و ارمنی قالیباف در سلطان آباد
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

پارچه‌های سفید زیر می‌یافتند... زنان از اجتماع مردان، جدا نیستند و همه با هم زندگی می‌کنند و بر سر یک سفره غذا می‌خورند.^۱

زنان ایلیاتی

در زمان محمد شاه قاجار

بارون دو بُد که در زمان محمد شاه قاجار از نواحی لرستان و خوزستان دیدن کرده، در طی راه به طوایفی از ایلات در حال کوچ برخورده و دربارهٔ زنانشان می‌نویسد:

«زنان در حال حمل چرخهای نخ‌ریسی بر شانه و یا در حال رشتن نخ پشم، راه می‌سپرنند. و برخی نیز شانه‌ها را به جلو می‌دهند و در همان حالی که اطفال خود را برگرده بسته‌اند و آنان نیز دستهای کوچک خود را به دور گردن مادر و پاهای ظریفشان را برگرد کمر او حلقه زده‌اند، به آرامی پیش می‌روند. معمولاً اطفال کوچک را در کیسه‌ای بر پشت می‌بندند. شیرخواران را در همان گهوارهٔ زمختشان بر سر می‌نهند و یا بر شانه می‌گذارند و مهربانانه، وزن آن را تحمل می‌کنند.

«شفقت فداکارانهٔ مادر نسبت به طفل خود در همهٔ دیار ارض، یکسان است و نگرانی آنها نیز چنین است. اما رنج جسمانی که یک مادر ایلیاتی برای طفلش تحمل می‌نماید، چه بسا عظیم‌تر از آن باشد که هر زنی در هر شرایط دیگری از زندگی حس می‌کند.»^۲

۱- سفرنامه پاتینجر، ص ۷۷.

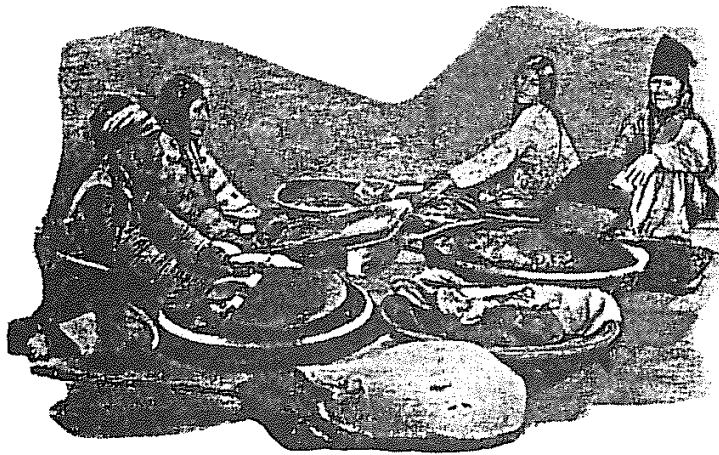
۲- سفرنامه لرستان و خوزستان، ص ۱۶۳.

بارون دو بوند دربارهٔ ویژگیهای زندگی زن ایللیاتی آورده:

«آنچه که بیش از همه، تفوق آنان [= ایللیاتیها] را به روستانشینان و حتی شهریها به اثبات می‌رساند، میزان آزادی زنان آنها در مقایسه با زنان روستایی و شهری است. اینان به انزوای زنان ... محکوم نیستند و آزادانه و در کنار جنس مخالف، کار و زندگی می‌کنند. اعتمادی که به تقوای زن ایللیاتی نشان داده می‌شود، رفعت او را بالا می‌برد و در عین حال، شخصیت خود او قدرشناسی را در میان اطرافیان برمی‌انگیزد و او را رفیق مناسب‌تری برای مرد می‌کند. با این همه، نباید آن نرمش و لطافت قلبی که ویژگی ممتاز یک زن مسیحی واقعی است، از زن ایللیاتی، انتظار داشته باشیم.^۱ نه، زن مقیم چادر، خشن است، نادان است و غالباً به همان اندازهٔ سرور خود، یاغی است. با این همه در بریدگی از خود و فداکاری نسبت به خانواده‌اش هیچ کوتاهی نمی‌کند. از همان دوران کودکی با سختیها آموخته می‌شود و بیشتر از آن، سوارکار ماهری می‌گردد. ابراز شجاعت و روحیهٔ جنگجویی در میان آنان نادر نیست.»^۲

۱- البته یقیناً خوانندهٔ آگاه، منظور بارون دو بوند از «نرمش و لطافت قلب» را به خوبی می‌داند و نیازی به توضیح نیست.

۲- سفرنامهٔ لرستان و خوزستان، ص ۳۲۸.



زنان بختیاری در حال پختن نان
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری

در میان زنان بختیاری

در زمان محمدشاه قاجار

سرلایارد که توانسته بود در زمان محمد شاه قاجار به میان خوانین بختیاری برود، درباره زندگی زنان و حرم محمدتقی خان بختیاری می نویسد:

«خاتون جان خانم یعنی خانم روح، سوگلی و همسر بزرگ و مادر سه فرزند محمدتقی خان بود. خان دو همسر دیگر نیز داشت که احترام و مقام آنان به اندازه خاتون جان خانم نبود. خان و خاتون جان خانم با هم در یک اطاق زندگی می کردند. خاتون جان خانم از بهترین و مهربانترین زنانی است که من در عمرم می شناسم. مشارالیها مانند یک مادر مهربان در نهایت عطفوت با من رفتار می کرد و هنگامی که تب می کردم، در آن حالت بحرانی، ساعتها از من مواظبت و پرستاری می نمود.

«مختصر پولی که همراه داشتم، وی نزد خود به امانت گذاشت. زیرا می ترسید که مبادا هنگام مسافرت و تماشای آثار تاریخی و باستانی، به خاطر همراه داشتن پول با مخاطراتی مواجه شوم. او در حقیقت، بانک من بود و هر وقت احتیاج به پول داشتم، ولو مبلغی مختصر، بلافاصله از او می گرفتم. گو اینکه احتیاجی به خرید نداشتم، زیرا تمام وسایل ضروری مرا وی و همسرش تأمین می نمودند.

«هیچکدام از اهل اندرون، از جمله زندهای خان و خویشاوندان و برادرانش از من رو نمی گرفتند. من هم طبق معمول، شبها در محفل خانوادگی خانمها شرکت می کردم و به بحث و گفتگوی آنان در مورد طوایف گوش می دادم.

«خان بیشتر اوقات در این مباحثات حضور داشت و در گفتگوها شرکت

می جست. من حتی بر خلاف آداب و اتیکت حرم، اجازه داشتم با خاتون جان خانم به صرف غذا بپردازم. به همین مناسبت، گاهی محمدتقی خان به شوخی مرا سرزنش می کرد که آداب و رسوم اروپایی را وارد اندرون او کرده ام. زیرا آنان این عمل را شایسته و مناسب نمی دانستند که حتی زن و شوهر در خلوت با هم بر سر یک سفره غذا بنشینند.

«سایر زندهای خان با اینکه جوان و زیبا بودند، در حضور او اجازه نشستن نداشتند. مگر آنکه به آنها اجازه داده می شد تا در میان خدمه خاتون جان خانم، همسر مورد توجه و سوگلی او بنشینند.

«خاتون جان خانم، دختر یکی از خوانین لرستان بود. او یک خانم صاحب مرتبت و مشخص و مآلاً شایسته این همه عزت و احترام بود. محمدتقی خان. هیچگاه او را با نام صدا نمی کرد؛ بلکه همیشه به نام پسر بزرگش، «مادر حسینقلی» مورد خطاب قرار می گرفت.»^۱

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

ایزابلا بیشوپ می نویسد:

«زندهای بختیاری دارای چشمانی سیاه و درشت و ابروهایی کمانی و زیبا و لبانی نازک و چانه ای کشیده هستند. موهای سیاه بلندشان را به طرز خاصی در دو طرف صورت، آرایش می دهند و سپس در زیر یقه به هم پیوند داده و به صورت آزاد، روی سینه رها می کنند.

«شلوارهایشان از یک نوع چیت کتانی آبی رنگ است که تهیگاه تا روی قوزکهایشان را می پوشاند. و تمام دختران بالغ و زنها از نوعی روسری (مینا) گلدار

کتانی - که تمام سر و سینه و پشت شاننه‌هایشان را می‌پوشاند - استفاده می‌کنند. «... زنان جوان نیز چهره‌ای گندمگون و سبزه دارند و بدون نقاب و روپوش در میان مردان حرکت می‌کنند.»^۱

وظایف زنان بختیاری در کوچ

ایزابلا پیشوپ در توصیف کوچ بختیاریها در زمان ناصرالدین شاه قاجار، وظایف زنان ایشان در کوچ را چنین می‌نویسد:

«خانمها سهم بیشتری در این جا به جایی به عهده دارند. آنان ابتدا اثاثیه و لوازم خانه را در خورجینهای کوچک جای می‌دهند و این محموله‌ها را برای حمل به وسیله گاوهای نر آماده می‌کنند. و سپس دیرکها را از زیر سیاه‌چادرها بیرون می‌کشند و چادر را به روی زمین پهن می‌کنند و آن را به طور منظم، لوله می‌کنند.»^۲

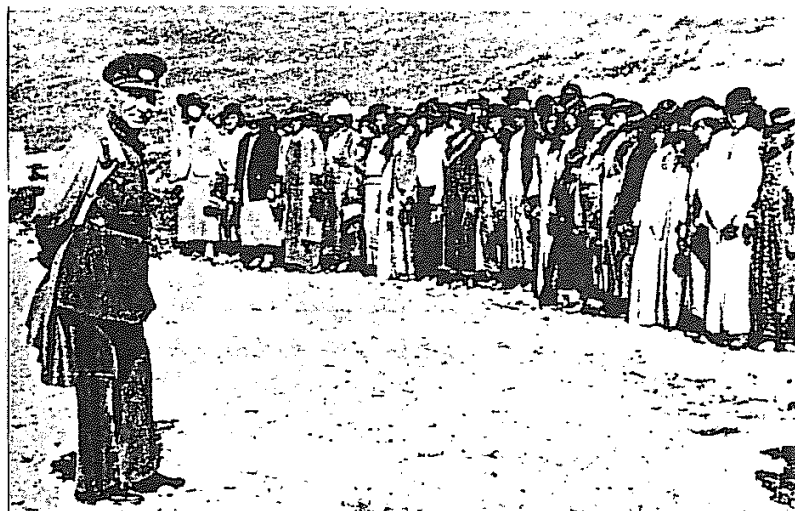
در استقرار

«زنها مجبورند بیش از حد به کار و فعالیت پردازند. آنان در سپیده دم از خواب بر می‌خیزند و در تمام روز به بافندگی اشتغال دارند و شبها هم کره‌ای را که از دوغ جدا کرده‌اند، در دیگهای بزرگی می‌جوشانند و به روغن تبدیل می‌کنند. غیر از عبا، نمده که به وسیله نمدمالان تهیه و در اختیار مردان گذاشته می‌شود، زنها تمام لباسهای خود و شوهران و بچه‌هایشان را می‌دوزند... افزون بر این، زنها نیز در بالا بردن چادرها و باز کردن و خالی نمودن اثاثیه و مواظبت از گله و رمه‌ها و سایر

۱- از بیستون تا زردکوه بختیاری، ص ۷۰-۶۹.

۲- همان، ص ۱۲۶.

کارهای خانه با شوهران خود، تشریک مساعی می‌کنند.»^۱



رضا شاه در میان زنان عشایر کشف حجاب شده
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

۱- از بیستون تا زردکوه بختیاری، ص ۲۲۰.

ملاقات با زنان خانواده حاجی ایلخانی در اردل

ایزابلا بیشوپ که در زمان ناصرالدین شاه قاجار، به عنوان یک زن فرنگی از ایران دیدن کرده، مشاهدات خود را از اندرونی حاجی ایلخانی - یکی از خوانین اردل - چنین می نویسد:

«اندرون [خان اردل]، حیاط بزرگی است که در اطراف آن اتاقهای متعددی، به چشم می خورد که پسران و خانواده ایلخانی در آن سکونت دارند...
«اسکورت همراه، در مدخل اندرون متوقف شدند. ولی میرزا اجازه یافت تا [به عنوان مترجم،] مرا همراهی کند. در حیاط اندرون از چند پله بالا رفتیم و به یک اتاق مستطیل شکل مفروش - که در کنار دیوارهای آن چند مخده چیده بودند - وارد شدم.

«در این موقع، همسر بزرگ ایلخانی - (حاجیه بی بی زینب) - که چهل سال سن داشت و زیبا به نظر می رسید - حیرت زده به استقبالم شتافت و دست مرا بوسید و روی ابروهایش گذاشت. و آنگاه بر روی قالی بزرگی نشست و به مخده ای تکیه داد. عده دیگری از خانمها مرا به گوشه دیگری از اتاق راهنمایی کردند و من هم بر روی یک کرسی نشستم. آنها به ردیف در مقابل، در حالی که به ندرت سر خود را بالا می کردند و بدون اینکه کلمه ای حرف بزنند، بر روی زمین نشستند. در قسمت دیگر اتاق، تعداد زیادی از خانمها اجتماع کرده بودند، به طوری که راه ورود به اتاق، مسدود شده بود.

«سبک آرایش و زیبایی سه زن جوان بختیاری برایم تازگی داشت. دماغهای قلمی و کشیده، زیبایی و ملاحظت چهره، لبهای نازک و بلند و خالهایی به شکل ستاره بر روی چانه ها و در وسط پیشانی شان، چند خال هم در پشت دستهای شان کوبیده بودند. ابروهای شان نه تنها با خالکوبیهای نیلی رنگ، کمانی تر شده، بلکه تا حد فاصل بین دماغ و ابروها امتداد یافته بود. انگشتان، ناخنها و کف دستهای شان را

با حنا رنگ کرده بودند. طره های گیسویشان را در دو طرف صورت، در زیر یقه به هم پیوند داده، سپس به صورت آزاد در روی سینه رها کرده بودند.

«زنان ثروتمند بختیاری، مانند تمام ایرانیها به موهای خود، توجه نشان می دهند. آنان ذاتاً دارای موهای پرپشت و سیاهی هستند و دست کم هفته ای یک بار با خمیر زردرنگی که از خاک رس زردکوه تهیه می کنند، سر خود را شست و شو می دهند. این خمیر، موهایشان را تمیز و شفاف می کند. آنان همچنین به جای استفاده از رنگ موهای مصنوعی، با یک نوع خمیر که از پودر برگ حنا تهیه می شود، موهای خود را رنگ می کنند و بعد از دو ساعت، سر خود را می شویند؛ و در نتیجه، موهایشان به رنگ قهوه ای در می آید. خمیر دیگری به نام وسمه دارند - که از پودر گیاه نیلی رنگ تهیه می شود - و بعضی نیز موهای خود را با آن رنگ می کنند؛ که بعد از بیست و چهار ساعت، موها را به رنگ سیاه متمایل به آبی در می آورد.

«زنها عموماً یک نوع شلووارگشاد از پارچه ابریشمی که دامن چین دار آن روی قوزک پایشان آویزان شده، می پوشند و یک جامه کوتاه یقه باز بر روی آن پوشیده و یک دستمال سیاه رنگ ابریشمی (مینا) نیز به دور سر خود بسته بودند.

«همسر خان نیز ملبس به لباس سیاه بود و بسیار موقر و زیبا به نظر می رسید. او به کشورهای مختلفی سفر کرده و از طریق بغداد به مکه رفته و پس از زیارت خانه خدا از راه مصر به ایران مراجعت کرده بود.

«زنهای بختیاری نه نقاب به صورت می زنند و نه از اجتماعات کناره گیری می کنند. لیکن زنهای خوانین بزرگ که زمانی در پایتخت بودند، همان راه و روش ایرانیها [= شهرها] را به کار می برند و نقاب به صورت می زنند. زنهای خوانین کوچکتر نیز هنگامی که در خانه به سر می برند، طبعاً از زنهای خوانین بزرگ پیروی می کنند.

«در بین پرسشهای متعدد از من، این سئوالها نیز مطرح شد: زنهای [در فرنگ] در چه سنینی ازدواج می کنند؟ آقا چند زن دارد؟ زنهای تا چه زمانی می توانند

بچه‌هایشان را نزد خود نگه دارند؟ چرا من موهایم را رنگ نمی‌کنم؟! آیا چیزی را سراغ دارم که چین و چروکهای صورت را از بین ببرد یا دندانها را جلا دهد؟! آیا وقتی که زنه‌های ما [= فرنگیها] به چهل سالگی می‌رسند، احتمال دارد که مردهایشان آنها را طلاق دهند؟ چرا آقای ... از گرفتن یک زن بختیاری خودداری کرد؟ آیا من در پی جمع‌آوری داروهای گیاهی هستم؟! آیا من یک کیمیاگر هستم و می‌خواهم جواهرات را به طلا تبدیل کنم؟! »

«همسر خان گفت که آنان زندگی آرامی دارند و غیر از خودشان از عادات و رفتار دیگران اطلاعات چندانی ندارند. و اظهار امیدواری کرد که مرا بار دیگر در چغاخور ببیند. او همچنین به علت اینکه ورود من، مقارن با ایام ماه مبارک رمضان بود، نتوانست با جای و شیرینی از من پذیرایی کند، معذرت خواهی کرد.

«در پایان ملاقات از وی خواستم اجازه دهد تا به اتفاق حاجی ایلخانی، عکسی از آنان گرفته شود. او از این بابت بسیار خوشحال شد. اما اظهار داشت که حاجی ایلخانی باید اجازه این کار را بدهد. یکی از فرزندان حاجی ایلخانی که همسرش بسیار زیبا بود، گفت که: ما اجازه نمی‌دهیم از زنه‌ایمان عکس گرفته شود. زنان پاک و عفیف، اجازه این کار را نمی‌دهند. ما نمی‌خواهیم تصویر زنانمان در دست یک خارجی باشد.»^۱

ملاقات با خانواده اسفندیار خان ایلبگی در ناغون

ایزابلا بیشوپ در شرح ملاقات خود با زنان خانواده بختیاری ایلبگی

ناغون می‌نویسد:

«خانه اسفندیار خان، یک بنای خشتی است که اطراف آن را حصار کشیده‌اند و این حیاط به دو قسمت تقسیم می‌گردد که یک قسمت از آن محل

سکونت خانها است. پس از عبور از حیاط بیرونی، خودمان را به اندرون رساندیم. در هر دو حیاط، مقداری اثاثیه بدون مصرف بر روی هم انباشته شده.

«در اندرون، پانزده خانم با لباسهای نو و پاکیزه از من استقبال کردند. مرا به اتاق تمیزی که باگج سفید شده، راهنمایی کردند. این اتاق باقالیهای نفیس، مفروش شده، چند مخده با روپوش مخمل نیز در کنار دیوار چیده بودند. تعدادی لیوان و پارچ و سایر وسایل تزئینی نیز در گوشه بر روی تختی مشاهده می‌شد.

«خانها مرا به قسمت فوقانی اتاق هدایت کردند و غیر از سوگلی ایلبگی، تعدادی از زنان میانسال و سالمند که از اعضاء خانواده ایلبگی بودند - به من خیر مقدم گفتند. یک صندلی و یک میز برایم تدارک دیده بودند.

«میرزا [ی مترجم] و یک پیشخدمت مرد، جلو در ایستادند. و مقابل در اتاق، عده زیادی زن و بچه اجتماع کرده بودند و روی شانه همدیگر گردن کشیده تا داخل اتاق را ببینند.

«چند نفر کنیزک حبشی با موهای پرپشت و مجعد و دهان گشاد نیز در بین حاضرین دیده می‌شد. این پانزده خانم، سر و صورت خود را در زیر چادر پنهان نموده، به طوری که تنها یک چشم آنان دیده می‌شد. لذا من از میرزا خواستم تا پشت پرده برود تا بتوانم آزادانه صورت خانها را ببینم. میرزا ما را تنها گذاشت. خانها در میان جیغ و فریاد، چادرها را از سر برداشتند. آنان همگی کم سن و سال یا نسبتاً جوان بودند. یکی از آنان بسیار قشنگ و زیبا بود. این خانها مقداری زیورآلات به خود آویزان کرده بودند و چادرهای خوش رنگ به سر داشتند و جلیقه‌های گلابتون‌دوزی روی پیراهن نازک - که شلوار چین دار بلندشان در زیر آن دیده می‌شد - به تن داشتند.

«سه تن از این خانها لباس سیاه پوشیده بودند. شلوارهایشان از اطلس سیاه و جلیقه‌هایی از پارچه ابریشمی به تن داشتند و خیره خیره مرا ورنانداز می‌کردند. این سه خانم، دارای چهره‌ای مهتابی متمایل به کهربایی بودند. در حقیقت باید بگویم که قیافه‌هایی نظیر اینان، با این شکل و فرم، تاکنون در عمرم ندیده بودم.

«تمام این خانمها موهایشان را در دو طرف صورتشان آویزان کرده، هر کدام لچک مخملی سیاه رنگ به سر داشتند که جلو آن به طور ظریفی سجاف دوزی شده و تعدادی اشرفی، زنجیره وار، به موازات منجق دوزی، دوخته شده و بر روی پیشانی‌شان به طرز زیبایی جلوه گری می کردند. گردنبندهای قشنگی از همان سکه‌ها اما با اندازه‌ای بزرگتر به گردن آویزان کرده بودند.

«در بین آنان زن جوان بیمارگونه‌ای با لباسهای کهنه و مندرس نیز حضور داشت. ظاهراً مادر این خانم سعی می کرد که این زن را که با شوهرش اختلاف دارد، دوباره به خانه اش برگرداند.

«این خانمها تماماً ابروهای خود را از دو طرف، تا حد فاصل دماغ، با نیل خالکوبی کرده و هر کدام یک خال به شکل کهکشان یا جاده شیرری بر پشت دستان خود داشتند.

«قبل از آنکه میرزا به نزد ما بازگردد، آنان چادر به سر کردند و ساکت بدون حرکت در کنار دیوار نشستند.

«بعد از صرف چای، من یک گفت و شنود جالبی با خواهر خان (اسفندیار خان) - که قبلاً سفری به بصره و بغداد و مکه کرده بود - داشتم. او از من پرسید چند سال دارم و چگونه موهای خود را رنگ و صورت خود را آرایش می کنم؟! بعد از این مذاکرات، او قصد مرا از این مسافرت جو یا شد. او همچنین پرسشهایی درباره آداب و رسوم ازدواج و طلاق و موقعیت زنان و آزادی آنان در سواری و غیره در انگلستان کرد. وی همچنین اضافه کرد که ما مانند زنهای اروپایی، اسب سواری نمی کنیم، بلکه به طور قائم روی زین می نشینیم. در رابطه با رقصها و سرگرمیهای شبانه، پرسشهایی کردم. او از این مقوله، چیزی نمی دانست. در پاسخ گفت: در صورت لزوم، کنیزان و نوکرانمان برایمان می رقصند. [اما] مقصود من از رقصهای تفریحی، همان ضیافتهای شبانه خودمان است که مردان و زنان، توأم در آن شرکت می کنند. در صورتی که او از این بابت، قبلاً مطلبی نشنیده بود.

«می خواستم به رسم یادگار با آنها عکس بگیرم. اما آنها امتناع ورزیدند و

گفتند: این برخلاف آداب و رسوم کشور ما است. زنهای نجیب و عقیف، عکسهایشان را به دست کسی نمی دهند. اگر ما این کار را بکنیم، ممکن است پشت سرمان حرفهای ناخوشایندی بزنند.

«آنان می خواستند هدیه‌ای به من بدهند. اما مثل همیشه عذر خواستم. چرا که قبلاً تصمیم گرفته بودم که در حین سفر از کسی هدیه نپذیرم. بعداً خواستند که تا آنان را دوباره در چغاقور - نشیمنگاه تابستانه شان - ببینم. این پیشنهاد را نتوانستم رد کنم و بلافاصله قبول کردم.

«... خواهر خان با صدای بلند گفت: ما زندگی یکنواختی داریم و هیچ وقت کسی را نمی بینیم و جایی نمی رویم. چنین به نظر می آمد که آنان تا حدودی نسبت به زندگی خود در درون حرم، بی اطلاع نیستند. ظاهراً دو تن از این خانمها تاکنون از محدوده اردل خارج نشده بودند و از اینکه شنیدند می خواهند به چغاقور نقل مکان کنند، بسیار خوشحال به نظر می رسیدند.

«آنان پرسیدند آیا می توانم بخوانم؟! آیا در فن قالی بافی دستی دارم؟! و همچنین اضافه کردند که آیا شوهر و بچه دارم؟! در پاسخ گفتم که یک بیوه بدون فرزند هستم. آنان برای یکی دو دقیقه، متأثر شدند و قدری هم گریه کردند.

«... این خانمها در فصل زمستان با بافتن قالیچه‌های کوچک - که صرفاً یک نوع سرگرمی است - خود را مشغول می کنند و در ضمن از یک شیرهای به نام گزانگبین - که بوته آن در میان درختان بلوط، در کوهستانهای مجاور یافت می شود - با مخلوط کردن مقداری گردو و گلاب، یک نوع شیرینی به نام گز تهیه می کنند. هنگامی که با آنان خداحافظی می کردم، یک سینی پر از گز و شیرینیهای دیگر، توسط یک خدمتکار به چادر من فرستادند.»^۱

در اندرون فتح... خان

ایزابلا پیشوپ در ادامه سفر خود در میان ایلات بختیاری، شرح مشاهدات خود از ناحیه دهنو - واقع در شرق اردل - و زنان خانواده فتح... خان - یکی از خوانین منطقه - را چنین می نویسد:

«خانه فتح... خان نیز مانند سایر خانه‌ها از خشت ساخته شده و یک دروازه بزرگ نیز تازه واردین را به درون حیاط هدایت می کند. سردر دروازه با تعدادی شاخ بز کوهی، آرایش داده شده بود.

«... اتاق خانمها گرداگرد حیاط ساخته شده. معمولاً این اتاقها تاریک و دارای یک پیش ایوان هستند. سراسر یک اتاق را با نمدهای قهوه‌ای رنگ، فرش کرده و یک تشک برای نشستن من نیز بر روی نم‌گسترده بودند. فضای اندرون بسیار جالب و خوشایند بود. مادر خان، کدبانوی قابلی بود و چهار عروس زیبایش را سرپرستی می کرد. او یک ژاکت مخمل ابریشمی بر روی شلوار گشادش به تن داشت و یک دستمال سیاه رنگ در زیر چادر سیاهش - که تمام اعضا و بدنش را پوشانده - نیز به سر بسته بود.

«زنها نیز چادرهای سفید و شلوارهای گلدار به تن داشتند و به سکه‌های طلا، خود را آرایش داده بودند. بچه‌هایی که اغلب بیمار بودند، در اتاق اجتماع کردند. نوکران، غلامان سیاه پیر و جوان و دختران، دور و بر من اجتماع کردند و همه با هم و بدون نظم و ترتیب گفتگو می کردند. ناگزیر مردی با یک عصا آنان را از دور و بر من دور کرد. و آنگاه با یک کاسه شیر و یک قرص نان از من پذیرایی به عمل آمد. یک کتیز سیاه، پشه‌هایی که اطراف کاسه شیر جمع شده بودند [را] با آستین چرکینش دور می کرد. من از بابت آن غذای ساده بسیار خوشحال شدم، چرا که گرمی هوا و رنج سفر، توان مرا به کلی سلب کرده بود.

«فضای اندرون یک خان، چندان سالم و خالی از دسیسه نیست. خانمها

بیشتر به حق یکدیگر تجاوز می کنند و بیشتر مایلند به لباس و زیورآلات خود بیفزایند. بنا به سنت چند همسرگزینی، همیشه یک دوئیت و حسادت بین خانمها به چشم می خورد و اغلب به طلسم و جادو متوسل می شوند تا محبت شوهر را به خود جلب نمایند. طبعاً فضای حرم فتح... خان نیز از این قاعده، مستثنی نبود.

«خانمها کلاه مرا از سرم برداشتند. موهایم را نوازش نمودند. دستهایم را لمس می کردند. وقتی دستکشها را از دستم خارج کردند، داد و فریاد راه انداختند. و از این که من یک جفت گیوه مردانه بختیاری به پا کرده بودم، می خندیدند. انگشترهایشان را در انگشتانم می کردند و کلامم را به سر می گذاشتند. و از من می خواستند اگر رنگ بهتری از حنا برای رنگ کردن موهایشان یا وسیله آرایشی برای نرم کردن پوستشان سراغ دارم، به آنان معرفی کنم. و در ضمن از من خواستند تا چیزی به عنوان پیشکش از آنان قبول کنم. و همچنین تقاضا کردند تا مقداری دارو و وسایل آرایشی در اختیارشان بگذارم. و از اینکه من نتوانستم شب را در خانه‌شان بخوابم، بسیار متأسف بودند.

«در حین گفتگو می گفتند که تاکنون پا را از اینجا بیرون نگذاشته‌اند و جایی را ندیده‌اند. این خانمها غیر از قلابدوزی، به هیچ حرفه‌ای آشنایی ندارند و تنها سرگرمیشان نظارت بر کار خدمه و یا تماشای رقص دختران می باشد. اینان در زمستان به منطقه گرمسیر کوچ می کنند و بعد از فرا رسیدن شب، خود را با نقل داستان و افسانه‌های محلی سرگرم می کنند.

«شب هنگام، همسر بزرگ فتح... خان، کسی را نزد من فرستاد تا افسونی برای دخترش بنویسم که شوهرش را دوست داشته باشد. ظاهراً این دختر خانم با یکی از خوانین همسایه ازدواج کرده بود و چندان علاقه‌ای به زندگی زناشویی نداشت. من آن دختر خانم را به خاطر آوردم که با نگاهی سرگردان و لباسی عاری از زیورآلات در میان سایر خانمها نگاه مرا به سوی خود جلب کرده بود.»^۱

در زمان مظفرالدین شاه قاجار

طبابت زنان بختیاری

دالمانی می نویسد:

«یکی از خصایص نیک زنان بختیاری، توجه به امور بهداشتی و طبابت است و عده‌ای از آنها در این فن مهارت زیادی دارند و آنها را معمولاً حکیم می‌نامند. شغل طبابت در میان زنان قبایل تقریباً موروثی است. هرگاه پدر یا مادری دوای تازه‌ای پیدا کند، طریق استعمال آنرا به دختر بزرگتر خود می‌آموزد و به پسران یاد نمی‌دهد زیرا که آنها را برای چنین عملی لایق نمی‌پندارد. زنان در عمل زخم بندی و شستشوی جراحات و بیرون آوردن گلوله تفنگ از بدن مهارتی دارند. حق‌الزحمه‌ای که در صورت بهبودی مریض به حکیم داده می‌شود مبلغ قابل ملاحظه‌ای است. اگر جراحی که از اسلحه آتشی تولید شده، خوب معالجه شود، اشخاص فقیر ۱۵ تا ۲۰ تومان و اغنیا سه برابر این مبلغ را به زن حکیم می‌پردازند. این زنان ادویه لازم را خودشان تهیه می‌کنند و با حوصله خستگی ناپذیری به پرستاری و معالجه مریض می‌پردازند و در صورتی که از معالجه مأیوس شوند و مریض در شرف مرگ باشد، بینی او را با خمیری که از گیاهان معطر درست کرده‌اند پر می‌کنند.

«ادویه‌ای که بکار می‌برند گیاههایی است که خاصیت آنها به تجربه رسیده است. برای معالجه جراحات، مازو را که از درخت بلوط بدست می‌آید بکار می‌برند و برای سوء هاضمه، قیر به مریض می‌دهند و برای معالجه اورام نخاعی و دماغی، شکم حیوانات زنده را پاره کرده و روی موضع متورم می‌اندازند تا با حرارتی که دارند عمل مشمع‌های طبی را انجام دهند و برای دفع تب، مطبوخ

پوست بید به مریض می‌دهند. مارهای بیابانی غالباً چوپانها و زارعین را می‌گزند. زن حکیم برای دفع این سم مهلک، مارگزیده را مجبور به حرکت و جنبش می‌کند و بعد مقعد مرغ زنده یا امعاء بزی را که تازه ذبح کرده باشند بر روی محل گزیده شده می‌گذارد.^۱

مراتب زنان خوانین بختیاری

در زمان احمد شاه قاجار

خانم کولیور رایس می‌نویسد:

«پیشتر، همه زنان [بختیاری] در بهار و پاییز، همراه شوهرانشان به محل استقرار چادرها در چغاگر و گرمسار می‌رفتند. حدود پنجاه سال پیش، نخستین خانه بنا شد و در طی بیست یا سی سال گذشته، خانه‌ها عمارتها و کاخهایی ساختند تا زنانشان در آنها مستقر و ماندگار شوند و از زندگی خانه‌به‌دوشی به در آیند...»
 «زنان و دختران خانها را بی‌بی می‌خوانند و آنها مقام و منزلت و قدرتی کسب کرده‌اند که کمتر کسی از خواهران آنان در مشرق زمین از آن برخوردار است. زمانی که خانها در تهران یا ولایتهای دوردست به سر می‌برند، زنان، سررشته امور را به دست می‌گیرند و زندگی و کار متعلقان و وابستگان به ایل را هدایت می‌کنند.»^۲
 «یک خان، دارای همسرانی با پایگاههای مختلف اجتماعی است. همسر اصلی باید یک بی‌بی یا دختر یک خان باشد. ارزش ویژه این گونه ازدواجها در آن

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۱۰۳۸-۱۰۳۶.

۲- کولیور رایس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ص ۵۷.

است که سبب اتحاد میان خانواده‌های گوناگون می‌شود و چون نه تنها زنان، نفوذ بسیاری بر شوهران و پسران، بلکه بر پدران و برادران خود دارند، از دشمنیهای بسیار جلو می‌گیرند. همسر اصلی در خلال مدتی که شوهرش حضور ندارد، مهار کامل امور و اموال را به دست دارد و اغلب از توانایی و هوشمندی برتری برخوردار است. خوانین، نامه‌ها و اسناد را امضاء می‌کنند و مانند سایر ایرانیان از مهر بهره نمی‌جویند، لکن هرگاه قلمرو ایل را ترک کنند، اجازه استفاده از مهرهایشان را به بی‌بی می‌دهند. بی‌بی نیز دارای مهرهای خاص خودند که برای انجام معاملات شخصی از آنها استفاده می‌کنند.

«گاه یک خان، همسری از طبقه‌ای فرودست اختیار می‌کند. این همسر می‌تواند دختر یکی از سران نه‌چندان بزرگی باشد که خان می‌خواهد با آنها روابط دوستانه داشته باشد و در موارد نیاز از حمایت و پشتیبانی آنها برخوردار شود. چنین همسری نیز مدعی کسب لقب بی‌بی است، اما گرفتن آن تا حد زیادی به مورد پسند واقع شدن و خشنودی خان از وی بستگی دارد. اگر رفتارش مورد پذیرش قرار گیرد، تقریباً چون بی‌بی با او رفتار می‌شود و می‌تواند صاحب املاک و دهاتی شود. لکن هرگز قدرت و نفوذ بی‌بی اصلی را نخواهد داشت.

«سومین طبقه همسران خوانین نیز از نظر اجتماعی فرودستند. چنین همسری می‌تواند دختر روستایی، یعنی دختری یکی از پیشکاران یا پیشخدمتان باشد که خان مایل است وفاداری وی مستحکم و حفظ شود. احتمال دارد این همسر، به خاطر زیباییش برگزیده شود و یا مادر خان، هنگام خردسالی او را برای همسری پسرش برگزیند و در خانه‌اش یعنی خانه مادر شوهر آینده، بزرگ کند.

«گاه همسر اصلی خان، خود، همسر تازه‌ای برای شوهرش انتخاب می‌کند. او معتقد است که با طبع و مذاق شوهرش آشناست و می‌داند چه کسی هووی بهتری برای او خواهد بود. پس چرا خود به این گزینش دست نیازد. به من گفته بودند که نهایت لطف یک بی‌بی این خواهد بود که از شما بخواهد یکی از هووهای او شوید.» [در میان بختیارها] طلاق، رسوایی بزرگی انگاشته می‌شود و به ندرت

روی می‌دهد. بی‌بی‌ها هرگز طلاق نمی‌گیرند. گاه، اختلافاتی بسیار جدی پیش می‌آید و همسر خان، فرزندان و خدمتکاران و اشیای قیمتی خود را برمی‌دارد و به خانه پدرش می‌رود و حدود یک سال در آن جا می‌ماند. اما هر زمان، احتمال آشتی و بازگشت وجود دارد. سایر همسران اگر فرزندی نیاورند، بیمار باشند یا شوهر، آنها را دوست نداشته باشد، مطلقه می‌شوند. اعمال غیراخلاقی و هرزگی تقریباً در میان این مردم ناشناخته است. مردان، توجه زیادی نسبت به زنانشان معطوف می‌دارند و بسیار در فکر آنانند و زنان نیز معیارهای والای خاص خود دارند. یک بار خانی پیشنهاد کرد که باید همسری فرانسوی اختیار کند و او را بر همسران و دخترانش حکمفرما گرداند. همسر اصلی او رنجیده و آزرده خاطر، این پیشنهاد را رد کرد و اظهار داشت زنی که رضایت دهد با شوهر او از پاریس بیاید، شایستگی همخانه شدن با او را ندارد.^۱

شیرزن کلهر

در زمان محمدشاه قاجار

بارون دو بُد می نویسد:

«وقتی که برای دیدن کرمانشاه رفته بودم، تیره‌ای از طایفه کلهر را دیدم که در ایام صغارت رئیسشان، مادر طفل، تیره را اداره می‌کرد. به من گفتند هنگامی که حکومت خواستار هنگی سرباز از این قوم گردید، او خود را در رأس آن [هنگ] گذاشت و حتی پیشنهاد کرد سربازان را خود برای سان شاه به پایتخت ببرد.

«درباره این شیرزن، قصه‌ای برایم روایت کردند. گرچه در راستای قضاوت خوب و بد آن نیستیم، دست کم نشان می‌دهد او زنی متعارف نبوده است. زمانی که به خانه شوهر نرفته بود، عادت داشت لباس مردانه بپوشد، برزین اسب بنشیند و نیزه به دست، تفرج‌کنان به صحرا بتازد تا به کمین مسافران بایستد. گرد کهنسالی که مدتی مرا در این منطقه، همراهی می‌کرد، برایم حکایت کرد روزی از منطقه خلوتی می‌گذشته و ناگهان سوار مسلحی با تهور بسیار بر او حمله‌ور می‌شود و تا زمانی که در دفاع از خود، چند زخم کاری بر مهاجم نمی‌زند، آن یاغی عقب نمی‌نشیند. خود او نیز مجروح می‌گردد و به همین دلیل، با نزدیک شدن غروب به چادر ایلیاتیها پناه می‌برد.

«کدخدایی که او را در چادر خود جا داده بود، زخمهای مهمان را می‌شوید و می‌بندد. اما در همان حال افسوس می‌خورد که نمی‌تواند کمک چندانی به دختر خود بنماید که صبح همان روز، گرد بیگانه‌ای او را به سختی مجروح کرده است. این خبر، حیرت راوی مرا برمی‌انگیزد و با سؤال درباره نوع جراحات او، در ظنش یقین می‌کند که دختر میزبانش همان کسی است که در بیابان به او حمله‌ور شده

است. با این حال، برای آنکه از حقیقت امر بیشتر مطمئن شود، صبح روز بعد، درخواست می‌کند به دیدن دختر رنجور برود. و پدرش مخالفتی نمی‌کند. آن دو با این ملاقات، همدیگر را می‌شناسند اما چون هر دو جسورانه جنگیده و زخم برداشته بودند، به عنوان دو جنگنده سر به سر، دوستانه از هم جدا می‌شوند. مرد کهنسال هم هیچ نشانی از نکوهش بر ضد مرد گرد نشان نمی‌دهد. به علاوه، مرد مهمان چون نمک میزبان را چشیده و در زیر سایه چادرش استراحت کرده بود، حق داشت از حمایت میزبان هم برخوردار باشد.^۱

کتابنامه

- ۱- انه، کلود، گل‌های سرخ اصفهان، ترجمه: فضل‌الله جلوه، تهران: نشر روایت، ۱۳۷۰ خورشیدی، چاپ اول.
- ۲- _____، اوراق ایرانی، (خاطرات سفر کلود انه در آغاز مشروطیت)، ترجمه: ایرج پروشانی، تهران: معین، ۱۳۶۸ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳- اوبسن، اوزن، ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶)، ایران و بین‌النهرین، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۶۲ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴- اورسل، ارنست، سفرنامه اورسل، ترجمه: علی اصغر سعیدی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۳ خورشیدی.
- ۵- اولتاریوس، آدام، سفرنامه آدام اولتاریوس، ترجمه: حسین کردبچه، تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۹ خورشیدی، ج ۲.
- ۶- اولیویه، سفرنامه اولیویه، ترجمه: محمد طاهر میرزا، تصحیح: غلامرضا ورهرام، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱ خورشیدی، چاپ اول.
- ۷- بابین و هوسه، سفرنامه جنوب ایران، ترجمه: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ اول.
- ۸- بارنز، آکس، سفرنامه بارنز، ترجمه: حسن سلطانی فر، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ خورشیدی.
- ۹- بایندر، هانری، سفرنامه هانری بایندر، ترجمه: کرامت‌الله افسر، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۷۰ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۰- براون، ادوارد، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه: ذبیح‌الله منصور، بی‌جا:

کانون معرفت، بی‌تا.

- ۱۱- بروگش، هینریش، در سرزمین آفتاب (دومین سفرنامه هینریش بروگش)، ترجمه: مجید جلیلود، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۲- بل، گرترو، تصویرهایی از ایران، ترجمه: بزرگمهر ریاحی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۳- بلوشر، ویپرت، سفرنامه بلوشر، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹ خورشیدی، چاپ دوم.
- ۱۴- بن تان، آگوست، سفرنامه آگوست بن تان، ترجمه: منصوره نظام مافی (اتحادیه)، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۴ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۵- بیشوپ، ایزابلا، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه: مهتاب امیری، تهران: نشر سهند و آنزان، ۱۳۷۵ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۶- پاتینجر، هنری، سفرنامه پاتینجر، ترجمه: شاپور گوردزی، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸ خورشیدی.
- ۱۷- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱ خورشیدی، چاپ اول.
- ۱۸- پولو، مارکو، سفرنامه مارکوپولو، ترجمه: حبیب‌الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ خورشیدی.
- ۱۹- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: ابوتراب نوری، تصحیح: حمید شیرانی، اصفهان: سنایی و تأیید، بی‌تا، چاپ دوم.
- ۲۰- چریکف، سیاحتنامه مسیو چریکف، ترجمه: آبکار مسیحی، به کوشش: علی اصغر عمران، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۸ خورشیدی، چاپ اول.
- ۲۱- دآلمانی، هانری رنه، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه: فره‌وشی، تهران: ابن سینا و امیرکبیر، ۱۳۳۵ خورشیدی، چاپ اول.

- ۲۲- دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه: جواد محبی، تهران: گوتمبرگ، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- ۲۳- دلا واله، پیترو، سفرنامه پیترو دلا واله، ترجمه: شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ خورشیدی، چاپ دوم.
- ۲۴- دو بئد، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه: محمد حسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ خورشیدی، چاپ اول.
- ۲۵- دو سرسی، ایسران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م. (سفارت فوق العاده کنت دوسرسی)، ترجمه: احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲ خورشیدی.
- ۲۶- دوگوبینو، ژوزف آرتور، سفرنامه کنت دوگوبینو، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتاب سرا، ۱۳۶۷ خورشیدی، چاپ اول.
- ۲۷- رابینو، هل، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ خورشیدی.
- ۲۸- ریچاردز، فرد، سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه: مهین دخت صبا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ خورشیدی.
- ۲۹- سانسون، سفرنامه سانسون، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ۱۳۴۶ خورشیدی.
- ۳۰- سرنا، کارلا، آدمها و آیینها در ایران (سفرنامه مادام کارلا سرنا) ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳۱- شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵ خورشیدی.
- ۳۲- شرلی، سفرنامه برادران شرلی، ترجمه: آوانس، به کوشش: علی دهباشی، تهران: نگاه، ۱۳۶۲ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳۳- شیل، مری، خاطرات لیدی شیل، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو،

- ۱۳۶۲ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳۴- فلاندن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه: حسین نورصادقی، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۲۴ خورشیدی، چاپ دوم.
- ۳۵- فیگوئروا، گارسیا دسیلوا، سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳۶- فیودورکوف، سفرنامه بارون فیودورکوف، ترجمه: اسکندر ذبیحیان، تهران: فکر روز، ۱۳۷۲ خورشیدی، چاپ اول.
- ۳۷- کاتف، فِدْت آفاناس یویچ، سفرنامه فِدْت آفاناس یویچ کاتف، ترجمه: محمد صادق همایونفرد، ویرایش: عبدالعلی سیاوشی، تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۶ خورشیدی.
- ۳۸- کارری، جملی، سفرنامه کارری، ترجمه: عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸ خورشیدی.
- ۳۹- کرزن، جرج. ن.، ایران و قضیه ایران، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ خورشیدی، ج ۲.
- ۴۰- کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ خورشیدی.
- ۴۱- کمپفر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکاووس جهاندار، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ سوم.
- ۴۲- کولیور رایس، کلارا، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه: اسدا... آزاد، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ خورشیدی.
- ۴۳- لایارد، اوستن هنری، سفرنامه لایارد (ماجراهای اولیه در ایران)، ترجمه: مهتاب امیری، تهران: وحید، ۱۳۶۷ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴۴- لوتی، پیر، به سوی اصفهان، ترجمه: بدرالدین کتابی، اصفهان: بی‌نا، بی‌تا، چاپ دوم.



کتابخانه و اسناد ملی ایران

تازه‌های انتشارات آفرینش

۱. دیوان کامل حافظ با تفأل: تفأل و تصحیح دکتر عباس عطاری کرمانی، چاپ اول، جلد گالینگور، با حاشیه دورنگ چاپ، ۷۳۶ صفحه، تابستان ۷۹، قیمت ۴۰۰۰۰ ریال.
۲. دیوان صفالاهوتی: چاپ اول، جلد گالینگور، ۴۰۰ صفحه، تابستان ۷۹، قیمت ۲۲۰۰۰ ریال.
۳. شرح رباعیات خیام: اثر کیوان قزوینی، به کوشش: مسعودرضا مدرسی چهاردهی، چاپ اول، جلد شمیم، ۳۴۴ صفحه، تابستان ۷۹، ۱۳۵۰۰ ریال.
۴. کشورگنشیان قاجار: ایرج بقائی کرمانی، تاریخ به روایت طنز، چاپ دوم، جلد شمیم، ۳۳۶ صفحه، تابستان ۷۹، قیمت ۱۵۰۰۰ ریال.
۵. قصه یوسف: اثر کیوان قزوینی، به کوشش مسعودرضا مدرسی چهاردهی، چاپ اول، جلد شمیم، ۱۷۶ صفحه، قیمت ۸۵۰۰ ریال.
۶. اعجاز ملکولها: اثر لایونل سالم، ترجمه شیرین یلیانی، چاپ اول، جلد شمیم، ۱۰۰ صفحه، پاییز ۷۹، قیمت ۸۰۰۰ ریال.
۷. لیلی و مجنون به شعر نیمایی: ایرج بقائی کرمانی، چاپ اول، جلد شمیم، ۱۱۲ صفحه، زمستان ۷۸، قیمت ۵۰۰۰ ریال.
۸. اختلافیه: اثر کیوان قزوینی، به کوشش مسعودرضا مدرسی چهاردهی، چاپ اول، جلد شمیم، ۱۰۰ صفحه، قیمت ۶۰۰۰ ریال.
۹. راهنمای ازدواج و طلاق: دکتر عباس عطاری کرمانی، حجت الاسلام حسن جمشیدی - رئیس دادگاه خانواده، چاپ اول، جلد گالینگور، ۹۶۰ صفحه، زمستان ۷۹، قیمت ۴۰۰۰۰ ریال.

و کتابی که پیش رو دارید:

۱. زن ایرانی: دکتر میترا مهرآبادی، به روایت تاریخ‌نویسان فرنگی، چاپ اول، جلد سلیفون، ۵۴۴ صفحه، تابستان ۷۹، قیمت ۳۰۰۰۰ ریال.

در دست چاپ

۱. ارتباط با ارواح: اثر استاد مرحوم نورالدین چهاردهی و مسعودرضا مدرسی چهاردهی، با اضافات آخرین نظریه‌های اساتید فن جهان، چاپ دوم.
۲. فریاد در مه: افسانه کی‌نژاد، نقد و بررسی آثار فروغ فرخزاد، به تصحیح «بهروز جلالی»
۳. حنجره زخمی تغزل: اثر حسین منزوی، با تجدیدنظر و اضافات، چاپ دوم.

- ۴۵ - ماساهارو، یوشیدا، سفرنامه یوشیدا ماساهارو، ترجمه: هاشم رجب زاده، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴۶ - مک گرگر، سی. ام.، شرح سفری به ایالت خراسان، ترجمه: مجید مهدی‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ خورشیدی.
- ۴۷ - موزر، هنری، سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)، ترجمه: علی مترجم، به کوشش: محمد گلبن، تهران: سحر، ۱۳۵۶ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴۸ - نیبور، کارستن، سفرنامه کارستن نیبور، ترجمه: پرویز رجبی، بی‌جا: توکا، ۱۳۵۴ خورشیدی، چاپ اول.
- ۴۹ - ویشارد، جان، بیست سال در ایران، ترجمه: علی پیرنیا، بی‌جا: نوین، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ اول.
- ۵۰ - ویلز، سفرنامه دکتر ویلز (ایران در یک قرن پیش)، ترجمه: غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال، ۱۳۶۸ خورشیدی، چاپ اول.
- ۵۱ - ویلسن، آرنولد، سفرنامه ویلسن (تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران)، ترجمه: حسین سعادت نوری، تهران: وحید، ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ دوم.
- ۵۲ - هدین، سون، کویرهای ایران، ترجمه: پرویز رجبی، بی‌جا: توکا، ۱۳۵۵ خورشیدی، چاپ اول.
- ۵۳ - هردوان، ژاک، سفرنامه در آفتاب ایران، ترجمه: مصطفی مهذب، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- ۵۴ - بیت، چارلز ادوارد، سفرنامه خراسان و سیستان، ترجمه: قدرت‌ا... روشنی و مهرداد رهبری، تهران: یزدان، ۱۳۶۵ خورشیدی، چاپ اول.



نشر روزگار منتشر کرده است :

۱ - دریاچه‌ی شیشه‌ای / رمان سه جلدی / مائیو بنچی / قدسی گلریز / رقی / ۱۲۶۸ صفحه / چاپ سوم / قیمت دوره سه جلدی ۳۷۳۰ تومان

دریاچه شیشه‌ای از جذابیت بی‌همتایی برخوردار است و خواننده تمایلی به تمام‌شدن آن ندارد. این کتاب زیبا و جذاب، از نخستین چاپ در سال ۱۹۹۴ تا سال ۱۹۹۶ در سراسر اروپا، آمریکا و کانادا پانزده بار به چاپ رسید. و در ایران نیز طی یک سال سه بار تجدید چاپ شده و از جمله بهترین و خواندنی‌ترین رمان‌های معاصر است.

۲ - خدای چیزهای کوچک / آرانداتی روی / قدسی گلریز / رقی / ۴۶۴ صفحه / چاپ اول / ۱۹۵۰ تومان.

هر چند وقت یک‌بار رمانی نفس‌گیر می‌خوانید که دید شما را نسبت به زندگی و پیچیدگی‌های آن دگرگون می‌کند و «خدای چیزهای کوچک» یکی از آن‌گونه رمان‌هاست. رمانی که به قول «جان برگر» دیگر هرگز نظیر آن نوشته نخواهد شد.

۳ - جنگ با مارمولک‌ها / کارل چاپک / دکتر پرویز معتمدی آذری / رقی / ۳۰۴ صفحه / چاپ اول / ۱۲۰۰ تومان

جنگ با مارمولک‌ها شاهکار کارل چاپک؛ رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و مقاله‌نویس بزرگ چک‌واسلواکی است که برای نخستین بار به صورتی نفیس به زبان فارسی چاپ شده است.

۴ - زنی که مردش را گم کرد / گزیده‌های بهترین داستان‌های کوتاه صادق هدایت / متن کامل سخنرانی دکتر «خانلری» در نخستین مراسم بزرگداشت وی در حضور خانواده‌ی هدایت، همراه با سالشمار کامل زندگی و آثار هدایت / رقی / ۲۵۶ صفحه / چاپ چهارم / ۹۸۰ تومان

«آخرش از زور ناتوانی بستری شدم ولی ناخوش نبودم، در ضمن دوستانم به دیدنم می‌آمدند. چلو آن‌ها خودم را می‌لرزاندیم. چنان سیمای ناخوشی به خودم می‌گرفتم که آن‌ها دلشان به حال من می‌سوخت...» از «زنده‌به‌گور»

۵ - تنگسیر / صادق چوبک / رقی / ۲۶۴ صفحه / چاپ اول (روزگار) / ۹۵۰ تومان

«با خودش فکر می‌کرد و دلش می‌خواست از لای پرده به صورت مرد انگلیسی نگاه کند اما می‌دانست که او درست روبه‌روی پرده ایستاده بود و اگر پرده تکان می‌خورد، بد می‌شد...»

۶ - گزیده‌ی داستان‌های کوتاه صادق چوبک / انتخاب و تحلیل: روح‌الله مهدی پور عمرانی / رقی / ۱۷۶ صفحه / چاپ چهارم / ۹۰۰ تومان

پا شد نشست تو نور خاکستری و نه خاکستری گرگ و میش. به چهره آرام خواب‌برده زنش خیره شد. چهره او را خوب می‌دید که مژه‌های کپ سیاهش، بالای گونه‌هایش خوابیده بود و جاب‌های نفس گرم از لابه‌لای لبانش بیرون می‌زد...»

۷ - مسافری غریب و حیران / گزیده‌ی داستان‌های کوتاه بهرام صادقی؛ همراه با دو مصاحبه با وی (مقدمه، تحلیل و کتاب‌شناسی و سالشمار زندگی) / روح‌الله مهدی پور عمرانی / رقی / چاپ اول / ۲۵۶ صفحه / ۱۰۰۰ تومان

۸ - سحرگاه خاکستری / مجموعه داستان / مه‌ری حیدرزاده / رقی / ۱۷۶ صفحه / چاپ اول / ۶۵۰ تومان

«صدایش دلنشین بود، ورق می‌زد و زمزمه می‌کرد. انگار رعشه‌ای، برقی در وجود «دلجو» جرقه زد. داغش می‌کرد، بغض گلپوش را می‌فشرد. می‌شود سی سال زندگی کنی اما نفهمی که از زندگی و از خودت چه می‌خواهی؟...»

۹ - واژه‌ی گمشده / رمان نو / سیامک وکیلی / ۱۲۸ صفحه / رقی / چاپ دوم / ۴۰۰ تومان

«آرام پیش آمد. از کنارم گذشت. پشت پنجره ایستاد و پیشانی‌اش را به پنجره چسباند که نسیم شبانگاهی خنکش کرده بود. چند لحظه فقط به او چشم دوخته بودم و تلاش می‌کردم تا در سکوت و آرامش شب و امواج نرم مهتاب صدای بریده‌بریده‌ی نفس‌هایش را بشنوم. سپس لیزا سرش را از روی شیشه برداشت و به آسمان چشم دوخت:
- آسمان قشنگی است. تهران شب‌های قشنگی دارد...»

۱۰ - لیلی بهانه‌ی ناگزیر / حسن فرهنگی / رقی / ۲۴۸ صفحه / چاپ اول / ۹۷۰ تومان

«صنم مجدداً آمده بود توی اتاق الیاس و زل زده بود به او. الیاس هم چشم‌هایش ...»